

معرفی شهر گمشده کرج ابودلف در اثری جغرافیایی از محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

دکتر علیرضا خزانلی *

چکیده

کرج ابودلف از شهرهای باستانی و مهم ناحیه ایران مرکزی بوده است. بر اساس نوشته‌های جغرافیایی این شهر بر سر راه اصلی همدان به اصفهان و تقریباً در میانه آن قرار داشته است. در باره تاریخ این شهر اطلاعات دقیق و مفصلی در دست نیست. احتمالاً کرج در دوره پیش از اسلام شهری آباده بوده، لیکن در طول حمله اعراب برای مدتی دچار رکود شده است. تا اینکه در قرن دوم هجری به همت خاندان ابودلف عجلی بازسازی شده و رو به آبادی نهاده است. گویا کرج تا قرن هفتم هجری همچنان آبادی خود را به عنوان شهری مهم و مرکز ولایتی حفظ نموده است. اما از قرن هشتم هجری به بعد، در هیچ یک از آثار تاریخی و جغرافیایی ذکری از این شهر به میان نیامده است. به طوری که امروزه محل دقیق آن را نمی‌توان معین نمود.

یگانه اثری که منحصراً درباره تاریخ این شهر نوشته شده، رساله‌ای است که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به دستور ناصرالدین شاه قاجار به رشته تحریر درآورده است. در این اثر اعتمادالسلطنه با استناد به متون تاریخی و جغرافیایی و با استفاده از تحقیقات غربی محل شهر کرج را با روستای تازه شهر شده آستانه، در ۳۲ کیلومتری جنوب شهر اراک، منطبق می‌داند. این اثر که تاکنون

* - استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز.

منتشر نشده است، برای آگاهی از تاریخ و جغرافیای ناشناخته این منطقه از ایران ارزشی انکار ناپذیر دارد.

واژه‌های کلیدی

کرج ابودلف، اعتماد السلطنه، نسخه خطی، تاریخ آستانه عراق.

عقدمه

در نوشته‌های جغرافیایی اسلامی از سه محل در ایالت جبال به نام کرج یاد شده است. اول کرج در حوالی تهران که امروز نیز برجای است. دوم کرج رود آور که محل آن در حوالی تویسرکان فعلی قرار داشته است. سوم کرج ابودلف (۳۲: ص ۳۶۸). این شهر بر سر راه اصلی همدان به اصفهان و تقریباً در میانه آن قرار داشته، به طوری که فاصله آن تا همدان ۴۸ فرسخ و تا اصفهان ۴۵ فرسخ بوده است (۲۱: ص ۱۷۲).

گرچه اطلاع دقیق و صریحی از وضعیت این شهر در روزگار پیش از اسلام وجود ندارد، لیکن شواهد و فراین نشان می‌دهد که کرج در دوره باستان منطقه‌ای مسکون و آباد بوده و احتمالاً به عنوان قصبه یا یک مرکز ولایتی اهمیت و اعتبار داشته است، اما در قرون نخستین اسلامی کرج اهمیت پیشین خود را از دست داده است. بعید نیست که شهر کرج از حمل و استقرار طوایف عرب در این ناحیه آسیب‌هایی جدی را تحمل کرده باشد. متون تاریخی در این باره اطلاعات روشنی را ارائه نمی‌دهند. مندرجات نوشته‌های جغرافیایی قرون چهارم هجری نشان می‌دهد که آبادی و موقعیت شهر کرج در این دوره به حد یک روستای بزرگ نزل یافته است.

شهر کرج نیز همانند بسیاری دیگر از شهرهای ایران از سیاست عمران و شهرسازی اسلامی بی بهره نماند و به همت یکی از خاندانهای حکومتگر عرب احیا شد. تمامی مسالک نویسان اسلامی، از اصطخری تا مستر فی حیات شهری کرج را مربوط به دوره اسلامی و آن را از بناهای ابودلف عجلی می‌دانند. گویا دودمان ابودلف قاسم عجلی از زمان هارون و مأمون عباسی به حکومت این منطقه دست یافته (۱۴: ص ۱۳۸) و این شهر را به عنوان پایتخت دستگاه حکومتی خود بنا نموده‌اند. اصطخری می‌نویسد: آن را کره ابودلف خوانند و فرزندان او آنجا مقام داشتند، تا آن گاه کی ملک ایشان را زوال آمد و هنوز آثار کوشکهای ایشان ماندست (۵: ص ۲۰۲).

شهرت و اعتبار شهر کرج مربوط به قرن چهارم هجری است که برادران بویه صعود بر قدرت را از این شهر آغاز کردند (۲: ص ۱۶۵). ابن حوقل در پایان همین قرن شهر کرج را

وصف کرده است و معمولاً دیگر جغرافیا نویسان اسلامی تا باقوت حموی تقریباً همان مصائب را تکرار کرده‌اند

بر اساس توصیف ابن حوقل کرج شهری پراکنده و با بناهای متفرق بود. عرض این شهر بسیار کم و طول آن دو فرسخ بود. دویازار داشت. یکی در جلوی دروازه مسجد جامع و دیگری در کنار دروازه مقابل که آن طرف صحرائی بزرگ بود، چنانچه صحرا بین دو بازار حا داشت. این شهر چندین گرمابه خوب داشت، خانه های آن خوش ساخت و بزرگ بود، همانند قصرهای ملوک که غالباً از خشت خام ساخته شده بودند. زمین زراعی اطراف شهر گرچه اندک، ولی حاصلخیز بود. به همین دلیل شهر باغستانی اندک داشت (۱۶: ص ۵۶).

شهرت کرج در ابتدای قرن هفتم به داشتن قلعه مستحکم «فرزین» بود. این قلعه به گفته باقوت حموی در جلوی دروازه شهر کرج قرار داشت (۳۱: ص ۴۴۶). گویا استحکام این قلعه به حدی بود که می‌توانست علاءالدین محمد خوارزمشاه را حتی از گزند مغولان حفظ نماید (۹: ص ۲۹۴).

متأسفانه در جریان حمله مغولان و در طول دوره ایلخانی هیچ اطلاعی از وضعیت این شهر در دست نیست. در هیچ یک از آثار و متون تاریخی این دوره نامی از این شهر به میان نیامده است. توصیف مختصر حمدالله مستوفی از کرج در *نزه القلوب* بیشتر تکرار مطالب نوشته های جغرافیایان پیشین است و به شناسایی وضعیت این شهر در دوره ایلخانی کمک چندانی نمی‌کند. بنا به نوشته او مبلغ حقوق دیوانی شهر و ولایت کرج یک تومان و یک هزار دینار بوده است (۲۰: ص ۶۹) که در مقایسه با شهرهای دیگر مبلغ قابل توجهی نیست. احتمالاً این شهر در دوره ایلخانی رونق چندانی نداشته و حتی هویت شهری خود را از دست داده است. از این زمان به بعد دیگر ذکری از شهر کرج ابودلف در آثار تاریخی و جغرافیایی دیده نمی‌شود. گای لسترنج اعتقاد دارد کرج ابودلف مرکز ولایت ایغارین در حوالی اراک امروزی بوده است، اما محل آن را مشخص نمی‌کند (۱۹: ص ۴۳). به هر حال، محلی که امروزه بتوان آن را با کرج ابودلف منطبق کرد، شناخته نشده است.

چندی پیش نگارنده ضمن بررسی نسخ خطی کتابخانه ملی ایران به نسخه منحصر به فردی از محمدحسن خان اعتماد السلطنه با عنوان «تاریخ آستانه عراق» برخورد که در آن محل کرج ابودلف با روستای تازه شهر شده آستانه در ۳۲ کیلومتری جنوب شهر اراک منطبق شده است (۱۰: ص ۱۱). اعتمادالسلطنه در این رساله به شیوه محققان جدید، علاوه بر استفاده از منابع و متون تاریخی و جغرافیایی، از ترجمه متون کهن یونانی در آثار اروپایی استفاده نموده و حتی در ناحیه مزبور دست به تحقیقات میدانی و حفاریات باستان شناسی زده است. بدین لحاظ این اثر برای آگاهی از تاریخ و جغرافیای ناشناخته این منطقه از ایران ارزشی انکار ناپذیر

دارد. علاوه بر این، رساله مزبور نشان دهنده اولین آگاهی‌های علما و مورخان ایرانی از مضامین و اطلاعات متون کهن یونانی درباره تاریخ ایران باستان است. تطابقت‌های تاریخی که اعتمادالسلطنه بین شخصیت‌های تاریخ روایت ایران و پادشاهان ایران باستان انجام داده است، در نوع خود جالب توجه و برای آگاهی از اولین تحقیقات جدید تاریخی به وسیله ایرانیان بسیار سودمند است.

یگانه نسخه این رساله متعلق به کتابخانه اندرون^(۱) بوده که بعدها به کتابخانه دولت علیه ایران، با شماره ۲۹۰۲ انتقال یافته است. این نسخه اکنون با شماره ۲۷۹ در بخش نسخ خطی کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود.

من

[۱] بسمه تبارک و تعالی

چون امر جهان مطاع همایون اعلیحضرت قوی شوکت، شاهنشاه صاحب قران^(۲) - روحنا و روح العالمین فداء - شرف صدور یافت که خانه زاد آستان سپهر نشان در باب آستانه عراق و آبادی قدیم و جدید آن بعضی تحقیقات نماید^(۳) و به عرض حضور عاطفت ظهور ملوکانه رساند؛ به امثال فرمان قضا جریان اقدس مبادرت نموده، آنچه معلوم و محقق شد، در این رساله نگاشته به خاک پای فرقد سای مبارک تقدیم می‌نماید.

وهی هذ

بجای قصبه و قریه که این اوقات به اسم آستانه مشهور و در ایالت عراق عجم واقع است. [۲] در قدیم شهری بزرگ بوده که آثار و علامات آن هم اکنون دیده می‌شود و چون اراضی آن محل را حفر می‌کنند، اشیاء عتیقه بسیار بدست می‌آید و از مفاد بعضی اخبار و گفتار علمای تاریخ و جغرافیا و قرائین چند می‌توان گفت که این همان فرزین^(۴) بوده که در حوالی شهر کرج امیرابودلف عجللی نشان داده و مرکز آن را نزدیک چشمه کبخسرو^(۵) و چمن گیو^(۶) تعیین کرده‌اند و دانشمندان حالیه عراق گویند: «قریه آستانه و چهار قریه دیگر که اسم هر یک در محل خود ذکر خواهد شد، در موضع شهر موسوم به سه سوک واقع شده است» و این گفته با تحقیق ما که گفتیم بلده فرزین که در بعضی از کتب ذکر آن شده و جای آن را درین حوالی نشان داده‌اند، همین شهر بوده، منافاتی ندارد، چه ممکن است بگوییم شهر را اصلاً فرزین نامیده‌اند و بعد به اعتبار مثلث شکل بودن به سه سوک مشهور شده باشد؛ مثل اینکه سلطان

آبده^(۳۶) را شهرو هم می‌گویند و طهران را نه اعتبار مزایائی که در این عصر [۳] هم‌یون یافته در اختلاف ناصری می‌شوانند.

خواجه حمدالله مستوفی فزوینی که معاصر سلفان ابوسعید مغول بوده، در نزهت‌القلوب می‌نویسد: «کرج و کوه رود از اقلیم چهارم است ابودلف عجلی در عهد هرون الرطید ساخته و کوه راسمند برطرف شمال آنجاست، و دریای آن کوه چشمه سخت بزرگ است آن را چشمه کبخسرو خوانند و در آن حدود قلعه محکم بوده و آن را فرزین می‌نامند»^(۳۷). این گفته خواجه حمدالله مؤید قول و رأی ماست که گفتیم بنده فرزین همان شهر سه سوک بوده است. شیخ شهاب الدین یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان می‌نویسد: «فرزین نام قلعه بوده است براب ۲۰ بلده کرج مابین همدان و اصفهان»^(۳۸) و «بن عبارت نیز دلیل دیگر صحت عقیده ما می‌تواند شد. ما جناب ادا سید محسن»^(۳۹) از اکابر علمای حالیه [۴] عرق شرحی در این باب به نگارنده نگاشته که عین آن «بن است» و آستانه، شهر این است که شهر بسیار قدیم و عتیق بوده است. می‌گویند شهر سه سوک بوده، وضع آن حطه هم مثل ائتکل است.

سه موضع را در افواه عوام دروازه می‌نامند^(۴۰)، یک موضع که سمت شرقی و طرف حدود جابلق و آن ساحت و آثار و علامتی هم دارد، می‌گویند کمرگ خانه بوده است. بعید نیست در قدیم شهری به این وضع و گونه بوده، دور نیست که ابودلف عجلی تعمیر کرده باشد، نه اینکه اصل بنا از او بوده، چه که اراضی آنجا را برای طلا شویی می‌خرند^(۴۱) و می‌شویند، پس از شستن سه ذرع، بلکه بیشتر گاهی کمتر بنیان و آثار و احجار و علامات عمارات ظاهر می‌شود و بعضی اسباب ساخته بدست می‌آورند و نقشها و صورنها در آن اسباب دیده می‌شود که گویا پیش از ظهور اسلام، بلکه قبل از میلاد مسیح بوده. خلاصه قدمت عمارات و ابنیه آنجا از آثار مطموسه واضح می‌شود. گویا خرابی آن هم بر خلاف طبع خرابیها [۵] شده باشد و بگته و دفعه مهدم گردیده نه بتدریج، که اسباب خیلی از راضی مستویه و مسطحه که هیچ اثری ندارد، بعد از شستن نمایان می‌شود. می‌گویند از برف این شهر خراب شده، والله العالم. در بعضی تواریخ نوشته‌اند و البته بنظر شریف هم رسیده که کرج و کوه هرون شهری است که ابودلف عجلی در زمان هرون انرشید تعمیر کرد و بعضی دیگری به جای تعمیر نوشته‌اند بناکرد. کوه راسمند در شمال آن واقع است. چشمه کبخسرو و به عقیده بعضی چشمه کیو در ساحت این کوه واقع است، می‌شود که همین آستانه باشد^(۴۲) قلعه ابودلف در آنجاست؛ امامزاده فاتح الانوار آستانه معروف سهل بن علی است^(۴۳).

بقولی سهل بن علی ابن ابیطالب سلام الله علیه و بقولی سهل بن غنی بن الحسین علیهم السلام می‌باشد و اقوال دیگر نیز هست، چنانکه جماعتی اسم امامزاده را عمر گفته‌اند.^(۴۴)

در هر حال، خبر صحیح و صریحی به دست نیست. ما با خلوص عقیدت آن مزر را زیارت می‌نماییم [۶] و نیرک به آن می‌جویم و آن را وسیله تقرب به مولای خود می‌دانیم، الطریق الی الله کثیره و الله العالم المستعان. انتهم.

موافق تحقیقات و اطلاعات دیگر شهر سه سوک دو مرتبه خراب شده؛ یک مرتبه از شدت برف که تمام خانه‌ها را ویران ساخته و دفعه دیگر طاعون شدید اهالی را معدوم نموده. دو فرسخ طول این شهر بوده و تقریباً سه ربع فرسخ عرض داشته. بعضی براین باورند که در زمان خلفای بنی عباس آبادی آن به کمال بوده. از مصنوعات که پیدا می‌شود، معلوم می‌گردد که ازباب صنایع قابل [او] ماهر در این شهر زندگانی می‌نموده و زینتهای طلائی و غیره را بسیار خوب می‌ساخته‌اند. از بعضی قراین مستفاد می‌شود که سکنه شهر از مذاهب مختلفه بوده‌اند. جایجا آثار از قلعه و عمارات عالیه شهر درحالت انطماس دیده می‌شود.

بعضی از عوام گویند، کیخسرو در اواخر عمر درکوهی در نزدیکی این محل رفته، غایب شد [۷] و دیگر کسی او را ندید. ^(۹۰) صاحب کامل التواریخ می‌نویسد: «کیخسرو بعد از نصب لهراسب از میان قوم خود خارج و غایب شد و نداشتند کجا ماند و کجا مرده ^(۹۱)». جماعت دیگر از مورخان ایران را عقیده این است که کیخسرو بعد از آنکه تاج شاهی را به لهراسب بخشید، در کوهستان نهاروند درغاری رفته تا رهبانیت اختیار کرد و در آنجا بود تا در گذشت.

نگارنده گوید بنابر تحقیقاتی که در ذیل خواهیم نمود، غایب و مفقود شدن کیخسرو در کوهستان این ناحیه را باید افسانه شمرد و شاید مورخان نظر به گفته حکیم بزرگوار ابوالقاسم طوسی علیه الرحمه نموده‌اند که در شاهنامه فرموده است: «بعد از غایب شدن کیخسرو و سرداران او که به اصرار آن پادشاه از او دست کشیدند، در قبیل فاصله از او در زیر برف هلاک شدند» ^(۹۲). نیز شنیده‌اند که شهر سه سوک از برف خراب شده، فرض کرده‌اند که همان برف که اسباب هلاک سرداران کیخسرو شده، شهر سه سوک را خراب کرده، بنابراین کیخسرو باید [۸] در کوه حوالی سه سوک که می‌توان آن را به اعتباری از کوهستان نهاروند شمرد، غایب و مفقود شده باشد. اما این مطلب وهم و خیال است و از ریشه بی‌اصل می‌باشد، یعنی خرابی شهر سه سوک را به واسطه پیدا شدن اسباب در زیر زمین می‌توانیم نسبت به برف بسیار سنگینی یا به سیل شدیدی دهیم و بگوییم به یکی از این دو حادثه آن شهر زیر خاک رفته، چنانکه بعضی از شهرهای لار قصران و سلطانیه هم همین طور زیر زمین رفته و برف آنها را خراب کرده و خانه‌زاد ^(۹۳) خود در سه موضع لار که حفر کرده، اسباب عتیقه به دست آورده‌ام. اما غیبت و فقدان کیخسرو در حوالی سه سوک از حلیه صحت عاقل است ^(۹۴)، چه مورخین قدیم که با کیخسرو چندان فاصله نداشت، مدفن کیخسرو را تعیین کرده‌اند، بلکه بعضی به

رای‌العین دیده و شرح و وضع آن را نگاشته‌اند و اهل خبر یعنی محققین غرنگ گفته‌اند: «کیخسرو در حدود پانصد و پنجاه سال قبل از مسیح سلطنت داشته و هرودوت، مورخ مشهور که قبل از او تاریخ صحیحی [۹] به دست نیست و در چهارصد و شصت سال قبل از میلاد که تقریباً صد و ده سال بعد از لوآن سلطنت کیخسرو باشد، تاریخ خود را نوشته، گوید: «در اختتام زندگانی کیخسرو روایات مختلفه شنیده‌ام و یکی از آنها [۱۰] پسندیده و ضبط نموده‌ام، این است که کیخسرو بعد از سی و نه سال سلطنت مصمم شد که با طایفه (ماساژت) [۱۱] جنگ کند. این طایفه در طرف مشرق دریای خزر سکنی داشتند (همان‌امکنه‌ای است که حالا طوایف ترکمن ساکن می‌باشند). نام ملکه این طایفه تو میریس بود. کیخسرو بعد از عبور از رودخانه عظیمی، جنگی با این طایفه وحشی کرد. ایرانیان نظیر آن جنگ را هرگز ندیده بودند. لشکر کیخسرو دچار شکست فاحشی گردیده، و خود او در انزای فرار کشته شد و سرش را بریده، نزد ملکه ماساژت بردند. او سر را در مشک‌ی پر از خون انسان داخل کرده، گفت: تو که مدت العمر تشنه و عطشان به خون نوع انسان بودی، حالا بنوش از آن، چندانکه توانی» [۱۲] انتهى.

[۱۰] اکرونوفون [۱۳] که چهار صد و یک سال قبل از میلاد مسیح تاریخ خود را نوشته و سردار و فیلسوف یونانی است که در دولت ایران مستخدم بوده و با اردشیر درازدست کیانی معاصر می‌باشد و فاصله نگارش او با مسطورات هرودوت بیش از پنجاه و نه سال نیست، گوید: «کیخسرو دفعه هفتم بود که در آن سلطنت خود به پارس آمد و مدت‌ها بود که پدر و مادرش مرده بودند. بعد از ورود به پارس و بذل نفذورات و صدقات، وارد قصر شد و از خستگی راه، دمی بغنود. در خواب شخصی را دید که در هیكل و هیمنه [۱۴] شباهتی به نوع بشر نداشت، همانا سروش بود که به او نزدیک شد و گفت: تدارک خود را ببین که وقت کوچ کردن رسیده و بزودی به عالم دیگر خواهی رفت و در آنجا با روحانیان محشور خواهی شد. چون بیدار گردید، یقین نمود که زندگانی او به آخر رسیده. فوراً برخاست و به قلعه کوه رفت و به رسم ایرانیان در راه خدا قربانی کرد. در بین قربانی سز به آسمان [۱۱] بلند کرده، گفت: ای خدای عالم و پدران من و ای آفتاب درخشان که باقی مانید و فانی نشوید، این قربانیها را از من قبول کنید و سپاس و ستایش مرا بپذیرید. سعادت و اقبال که یار من گردیده و همیشه مرا در شادید و مهالک حامی و همراه بود و از هر گزند حفظ می نمود، مرا در نظر است و فراموش نکرده‌ام و حمد و شکر آن را به جای می‌آورم. چون من باید این جهان ناپایدار را بدرود نمایم و راه سرای جاوید بپیمایم، از شما مسئلت می کنم، همانطور که در زندگانی بخت و توفیق را رفیق من نمودید، بازماندگان و فرزندان و دوستان وطن مرا مدد نمایند و روی از آنها نگردانید. بعد از آن کرده و گفته، به نصر باز گشت و در بستر ناتوانی به خفت و خدعه و

پرستاران او در وقت خوردن غذا به حضور او آمده، خون خسروانی برای او گسترده‌اند، اما او را به خوردنی و آشامیدنی راغب ندیدند. روز دیگر نیز چنین کردند و او را به همان حال یافتند. سه روز براین منوال گذشت و جز مقدار کمی آب کبخسرو چیری صرف [۱۲] نمی‌کرد. پس از سه روز اولاد و احباب و سرداران خود را طلبیده، گفت: عمر من به آخر رسیده. وقتی که رفته و از نظر شما ناپدید گشتم، بدانید که من در عالم بهتری جای دارم و بدرستی بر شما معلوم باشد که اگر جسم من نود شما حاضر نیست، روحم حضور دارد. بعد از این گفته کبخسرو به آنها پند فراوان داده، آنگاه روی خود را پوشانیده، بمرد و بنابر وصیتی که نموده بود، جسدش را در تابوتی از طلا یا صندوقی از قره گذاشتند^(۱۳) و به قول دو نفر مورخ معروف که اسراین و آراین باشند، در حوالی شهر بازارکات که شهر فسای خالبه باشد،^(۱۴) در مقبره بسیار عالی دفن کردند^(۱۵). انتهی.

نگارنده گوید بعضی از کلمات و گفتار اکزنوفون در اختتام کار و زندگی کبخسرو مطابق است با آنچه ابوالقاسم فردوسی در باب این مطلب در شاهنامه فرموده است:

شب تیره از رنج نغمسوده شاه	بدانگه که بر زد سراز چرخ، ماه
بخفت او و روشن روانش نخفت	که اندر جهان با خسرد بود جفت
چنین دید در خواب کسور را بگوش	نهفته بگفتی خجسته سروش
که ای شاه نیک اختر نیک بخت	بسوده بسی پاره و تاج و تخت
کنون آنچه جستی همه یافتی	اگر زین جهان نیز بشتافتی
به همسایگی داور پاک جای	بیبایی: درین تیرگی درمبای
جو بخشی، به ارزانیان بخش گنج	کسی را سپار این سرای مسبج
توانگر شوی چونکه درویش را	نوازی و هم مردم خوبش را
که بیدار گسر بگسلد از جهان	یکی باندهش آشکار و نهان
کسی گردد ایمن ز چنگ بلا	که یابد رها زین دم ازدها
[۱۴] هر آن کس که از بهر تورنج برد	چنان دان که رنج از بی گنج برد
به بخش و به ارزانیان بخش، چیز	که ایذر نمائی تو بسیار نیز
سز تخت را پادشاهی گزین	که ایمن شود مور از او بر زمین
چو گیتی به بخشی میسای هیچ	که آمد ترا روزگار بسیج
ز لهراسب آید بدیشان هنر	بندوده تو شاهی و تخت و کمر
چنان چون بچستی ز سزدانت جای	به بی مرگ بر خیز و آنجا گرای
بسی چیز دیگر نهائی بگفت	وزین آگهی آمد او را شکفت
چو بیدار شد رنج دیده ز خواب	ز خوی ^(۱۸) دید جای پرستش برآب

همی بسود گریسان و رخ برزمین
همی خواند بر کردگار آفرین
همی گفت اگر تیزبشناقم
زیزدان همه کام دل یافتم^(۱۵)

[۱۵] و رفتن کیخسرو را با بزرگان و دلاوران نیز در چند صفحه بعد شرح می دهد،

ولی گویند: در آنجا غیبت نمود و دیگر او را ندیدند^(۱۶). برخلاف هرودوت که، چنانکه ذکر نمودیم، می گویند: مقتول شد. نیز برخلاف اکزنوفون که می گویند: بمرد. آنچه سایر مورخین قدیم گفته اند مؤید قول اکزنوفون می باشد، از جمله اریستوبول^(۱۷) از سرداران و مورخین اسکندر کبیر که با آن پادشاه به ایران آمده و سمت وقایع نگاری داشته، می نویسد: بعد از آنکه از رود ارس که در حوالی اصطخر است گذشیم (ارس^(۱۸)) همان رودی است که بند امیر بر آن بسته شده^(۱۹) وارد اصطخر شدیم و عمارت بسیار با شکوهی در آنجا دیدیم و مخصوصاً خزانه بسیار معتبری که پادشاهان عجم جمع نموده بودند، در آنجا بود. اسکندر حکم کرد شهر اصطخر را آتش زدند و قصر سلاطین کیان را بسوختند و قصر او را نیز از این حکم و حرق تلافی صدمانی بود که از ایرانیان، یونانیان کشیده بودند. بعد از آن از اصطخر به بازارکات رفتیم (شهر فسا مقصود است).^(۲۰) این شهر هم [۱۶] یکی از اقامتگاههای سلاطین قدیم بوده، اما حالا اعتباری که دارد بواسطه مقبره کیخسرو است و آن شبیه به برجی می باشد که در وسط باخی ساخته شده. من به حکم اسکندر وارد آن مقبره شدم که نقشه آن را بردارم. تختی از طلا و میزی نیز از طلا که اقسام اوانی زربنه بر روی آن چیده بود، در آنجا یافتیم. اشیاء مختلفی دیگر از جواهر نفیسه و غیره نیز بود. اسکندر هیچ انگشتری به آن زر و گوهر ننمود؛ اما سفر دوم که باز با اسکندر از آن محل گذشیم، اثری از آن طلا و جواهر ندیدیم، معلوم شد، حاکمی که اسکندر برای این شهر تعیین کرده بود، به حکم او آن زر و گوهر را ربوده اند. اسکندر بعد از شنیدن این واقعه، گفت: چون بی احترامی به منجم کیخسرو کرده، سزای او قتل است و حکم به کشتن آن حاکم کرد. خلاصه بر روی قبر کیخسرو نوشته بود (ای کسانی که ز اینجا می گذرید، من کیخسروم، در ایران و در تمام آسیا سلطنت داشتم و مملکت من وسیع بود این جای تنگی را که من در آن خوابیده ام شما آرزو نکنید).^(۲۱) بر دیوار [۱۷] مقبره کیخسرو به خط ایرانی اما بزبان یونانی عبارت ذیل منقور بود:^(۲۲) (ای کسی که اینجا وارد می شوی، بدان که من پادشاه جهان بودم و برای من لفظ همین اطلاق تنگ باقی ماند).^(۲۳) انهی.

اما کرج که بعضی آن را همین آستانه دانسته اند، معرب کره می باشد و این قسم تعریب در میان اقوام متداول و معمول بوده و هست، چنانکه ساوه و ساوج و زوه را اوج و بنفشه را، بنفشج گفته اند و نظایر و امثال بسیار دارد و باقوت حموی نیز در شرح کرج گویند: اهالی این بلد، شهر را کره می نامند (ج ۳۱، ح ۲۲۹). پس درین ناحیه قصبه یا بلده بوده است به اسم کره و در نزدیکی آن رودی بوده و آن را به آن قصبه یا بلده منسوب ساخته، گفته اند کره رود و از

این قسم انتساب نیز بسیار است با مثل حرّی رود که اسم رودخانه هرات است و قمرود و زنجان رود و ابهر رود و غیره و چون کره را امیرابودلف عجلی عمارت یا تکمیل ابنیه نموده و محل اقامت بیلاقی خود قرار [۱۸] داده، به عادت اعراب این اسم عجمی را آن وقت تعریب کرده و کرج گفته اند و از کسانی که به عنوان کرجی مشهور و به این شهر منسوبند، یکی قاضی ابوسعید سلیمان بن محمد قاضی کرجی است و او فقیهی فاضل بود و علم حدیث را خوب می دانست و درخود کرج قضاوت داشت و درسنه پانصد و سی و هشت هجری درگذشت.

هم از منسوبین به کرج قاضی زاده کره رودی^(۳۸) است که در اغلب تواریخ صفویه ذکر او شده و در علم مناظره پدی طولی داشته، با شاه عباس بزرگ معاصر بوده و به حکم آن پادشاه با قاضی زاده اوزبک در حضور پادشاهی مناظره نموده است. و عباس مولوی در کتاب مناظرات^(۳۹) که نزد خانه زاد موجود است و به زبان فارسی نگاشته، تفصیل مناظره قاضی زاده کره رودی را با قاضی زاده اوزبک باشرح و بسطی تمام ثبت و ضبط نموده است و از جمله مسائلی که دراین مجلس مناظره طرح شده، شستن پا و مسح کردن آن بود[۱۹]. قاضی زاده اوزبک به طریق اهل سنت شستن پا را واجب و نص آیه شریفه قرآن (مانند، آیات ۸ و ۹) می دانست. قاضی زاده کره رودی به قواعد نحوی و با اقوال علمای سنی که نقل از صحیح بخاری^(۴۰) و فاضل نیشابوری^(۴۱) و غیره می نمودند، مدلل کرد که نص قرآن کریم مسح کردن پا است، نه شستن آن. و از مناظرات آن مجلس مسئله خلافت ابوبکر بود که احمد آقای جراح اوغلی ایلچی عثمانی که به دربار شاه عباس آمده و در آن محضر حضور داشت، به میان آورد و گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله چون در مرض موت ابوبکر را به امامت به مسجد فرستاد، همین اشاره براستحقاق خلافت اوست. قاضی زاده کره رودی جوابی مبسوط گفت که خلاصه آن این بود: اولاً مسلم نیست که حضرت نبوی ابوبکر را به مسجد به امامت فرستاده باشند، بلکه عایشه بدون رخصت آن حضرت په بلال گفت: بگو ابوبکر با مردم نماز کند. از این گذشته، در مذهب اهل سنت عدالت شرط امامت نیست و اقتدار به هر فاجری [۲۰] می توان نمود و این قسم امامت استحقاق خلافت را ثابت نمی نماید. مطلب دیگر نیز هست و آن این است که یک نماز را ابوبکر کرده که حضرت رسولی صلی الله علیه و آله حالتی به هم رسانیده تکیه بر فضل بن عباس و علی بن ابیطالب علیه السلام نموده، پای کشان به مسجد شریف فرما شدند و نماز دیگر را خود امامت فرمودند، پس اگر به امر حضرت رسول (ص) ابوبکر به مسجد رفته، امامت کرده، گوییم: همان که منصوب کرد، معزول نمود و اگر نصب رواست، عزل هم رواست و در صورتی که بی اجازه پیغمبر علیه صلوات الله الملك الاکبر ابوبکر به امامت رفته بود، حضرت با آن ضعف حرکت فرمود و وانمود که ابوبکر صلاحیت این کار

ندارد. خلاصه، مناظرات قاضی زاده کره رودی با قاضی زاده اوزبک نهایت، مسوط است و در این جا اشارتی کنفایت می نماید همین قدر اظهار می دارد که در تمام مباحثات قاضی زاده کره رودی فایق و غالب [۲۱] آمده است، رحمه الله علیه.

اما امیر ابودلف عجلی که عمارت شهر کرج نموده؛ اجمال احوال او چون در این محل بی مناسبت نیست، گوییم: ابودلف قاسم بن عیسی بن معقل از طایفه بنی عجل، سلسله اش به بکر بن وائل منتهی می شود و از فضلالی عصر خود به شمار می آید، به سخاوت و مردانگی و شجاعت مشهور و غالباً با ارباب فضل معاشر و محشور بوده، در فن شعر و موسیقی مهارت داشته. پدرش عیسی بنیان کرج را نهاد و چون نماند که تمام کند، ابودلف به اتمام آن پرداخت و اعراب زیاد از عشایر و اقوام خود کوچاند. در آن شهر مقام داد. ابودلف در اوایل عمر در اعداد سرکردگان محمد امین بن هرون الرشید معدود بود. چون طاهر ذوالیمینین، علی بن عیسی بن ماهان را بکشت، ابودلف به همدان رفته، در آنجا بماند و مکرر طاهر او را به بیعت مأمون دعوت کرد، اما او اجابت ننمود و در خواست [۲۲] او این شد که اعتزال اختیار کند چون خواهش او قبول شد، در کرج رفت و گوشه گرفت تا آن زمان که امین مقتول و مأمون مسلط گردید و قصد تسخیر ری کرد، ابودلف را احضار نمود. ابودلف زیاده از حد هراسان شد و به امتثال حکم خلیفه پرداخت، چون به حضور مأمون آمد، مورد مرحمت و ملاطفت گردید و در سلک سرداران منسلک گشت. بعد از مأمون، معتصم ریاست کل عساکر خود را به او تفویض کرد و افشین که یکی از سردارهای معتصم بود و با ابودلف رقابت داشت، نزد خلیفه سعایت کرده، حکم قتل ابودلف صادر شد، اما احمد بن ابی داود که مقامی منیع داشت، سعی کرد تا ابودلف را نجات داد و چون لطف معاشرت و مهارت در موسیقی داشت، بیشتر طرف توجه و مرحمت خلیفه گردید.

ابواللرج اصفهانی گوید: «مهارت ابودلف در علم موسیقی و حلاوت نغمات او، وی را [۲۳] از درجه مردان رزم به رتبهٔ مقربان بزم رسانید و از حریفان مجلس عیش خلیفه گردید. وفات ابودلف در سال دویست و بیست و پنج یا دویست و بیست و شش هجری بوده است.»^(۳) اما حالت حالیهٔ آستانه - این قریه از قرای آباد و تقریباً دارای دویست خانوار رعیت و سکنه می باشد. در شش فرسخی سلطان آباد و در طرف جنوب آن واقع است. از حیثیت آب و هوا، این محل بهترین نقطهٔ عراق است، بلکه براکثر امکنه ممالک محروسه ترجیح دارد. بواسطهٔ خوبی آب و هوا همه جور میوه در آنجا خوب می شود، محصول آن نیز خوب است. به قول دانایان عراق پنج قریه در محل شهر سه سوک دایر و آباد است: یکی «آستانه» که خلاصه و اربابی، درهم است، قریه دیگر «زاویه» که خلاصه است، قریهٔ دیگر «پاکل» که نیز خلاصه است، قریهٔ دیگر «سرسختی» که آن هم خلاصه است، قریهٔ دیگر «ده سفید» [۲۴] که خلاصه و اربابی،

در هم است. هر یک از قراء مذکوره باغات دارد با آب رود، آب دو قنات و چشمه سار. در چهار یا پنج سال قبل در دامنه تپه که نزدیک به قریه ده سفید می‌باشد در محل موسوم به «قوروق دره» واقعه اتفاقی افتاده که خالی از غرابت نیست و آن این است که در محلی که هیچ آثار چشمه و قنات و آب نبوده، در محوطه که محیط آن دوپست ذرع می‌شود و سطح آن محوطه چمن بوده صدایی شبیه به رعد مسموع می‌شود و آن چمن به حرکت در می‌آید. بعد تقریباً صد سنگ آب فوران می‌کند و جاری می‌شود و سنگهای ده خروار وزن را که در اطراف آن محل بوده، حرکت داده، بقدر هزار و دو هزار ذرع می‌غلطاند و آن آب می‌رود به رودخانه «آستانه» و پلی که قریب به مجرای آن بوده و از پلهای محکم قدیمی شمرده می‌شد، خراب می‌کند. این آب تا ده پانزده روز به همین شدت جریان داشته، بعد کم کم رو به انقباض می‌گذارد و به یک سنگ و نیم سنگ می‌رسد.

خانه زاد بی مقدار محمد حسن مترجم رجب ۱۳۰۵

پی نوشت

- ۱- اعتماد السلطنه این کتابخانه را جزو ادارات متعلقه و امورات راجعه به وزرات مالیه و دربار اعظم دانسته است. (ر.ک. ج ۳، ص ۱، ضمیمه).
- ۲- منظور ناصرالدین شاه فاجار چهارمین پادشاه از سلسله فاجار (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ هـ ق) است.
- ۳- به نظر می‌رسد ناصرالدین شاه و اعتماد السلطنه علاقه وافری به تحقیق در این منطقه داشته‌اند؛ به طوری که به این مورد بسنده نکرده و بعدها نیز تحقیقاتی توسط اعتماد السلطنه بنا به دستور ناصرالدین شاه در این مکان انجام شده است. در ذیل وقایع روز سه شنبه ۱۸ ذی قعدة سن ۱۳۰۹ در روزنامه اعتماد السلطنه آمده است: «امروز صبح از عمارت حرکت کرده، به آستانه رفتیم. بعد از زیارت آستانه رفتیم. بعضی انکشافات تاریخی نمودم. خیلی از این انکشافات مشعوفم تا عصر آستانه بودم ... همان ساعت ورود احتساب الملک فرستاده بود که شاه فرموده فردا باید به آستانه بروم، تحقیقات بکنید، جواب دادم، رفتیم، حالا از آنجا آمدیم (۴ ص ۹۳۲).
- ۴- فرزین نام قلعه ای درجایلیق در حوالی روستای مرزبان کنونی. این قلعه تاریخی تا محدود زمان حمدالله مستوفی یکی از قلاع بزرگ و پناهگاههای مهم نواحی غرب این سرزمین بوده است (۱۳: ص ۱۸۳).
- ۵- این چشمه در ۲۵ کیلومتری جنوب غربی اراک واقع است و نزد اهالی به «بولغ» مشهور است. درباره آن افسانه‌های زیادی گفته می‌شود. فعلاً در سراین چشمه خانه‌ای است که عوام آن را پیر یا امامزاده می‌نامند و مردم در اطراف آن جشن درو می‌گیرند. این چشمه در نواربخ به نام چشمه کبکسرو معروف است (۱۱: صص ۲ و ۳).

- ۶- این چمن زار در تواریخ به نام چمن کینو مشهور است. چمن کینو دشت نسبتاً وسیعی در شمال راستند زیر دست دهکده است که تا قرن ۱۳ بلکه اوایل قرن ۱۲ هجری قمری وجود داشته و اغلب اسبهای دولتی را در آن می‌چرانیدند. امروز جای آن را چندین ده بین هک تا پل دو آب اشغال کرده است (۱۳: صص ۱۲۰ و ۱۲۱).
- ۷- نام اولیه شهر اراک.
- ۸- مقایسه شود با نزهت القلوب، حمدالله مستوفی فرویزی، ص ۷۶.
- ۹- مقایسه شود با معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۴، ص ۲۲۹، طبع بیروت.
- ۱۰- حاج آقا محسن عراقی با سلطان آبادی متولد ۱۲۱۷ و متوفی ۱۳۲۵ هـ ق از سادات و علمای متمول عراق. اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار او را چنین ستوده است. «حاج آقا محسن عراقی که جامع مابین منقول و معقول است، بر سیاست و ثروت و مزایای دیگر برافران تقدم دارد. همچنین او در روزنامه خود می‌نویسد: «حاجی آقا محسن از متمولین نمره اول ایران است. سال ۷۰۶۰ هزار تومان می‌گرفت منافع ملکی دارد. مطاعیتی غریب در عراق دارد. غالباً عزل و نصب مقام با او است» (ر.ک. ۱۲: ص ۸ و ۴: ص ۹۳۵).
- ۱۱- این سه دروازه یا در بند عبارتند از: ۱- دربند آستانه؛ ۲- در بند ظهیر آباد؛ ۳- در بند قانون (ص ۱۱).
- ۱۲- برای آگاهی از طلا شویی در آستانه (ر.ک. ۲۳: ص ۷).
- ۱۳- در حاشیه سمت راست صفحه نوشته شده است: «امام زاده آستانه خدام دارد که بالنسبه مثل خدمه مشهد مقدس صاحب درجات مناصب می‌باشند».
- ۱۴- امامزاده سهل بن علی در شهر کنونی آستانه واقع شده و بنای آن از آثار تاریخی منطقه است. گنبد بنا از بادگاره‌های عصر آل بویه است. به نظر می‌رسد در طی قرون ۹ و ۱۰ هجری موقوفات زیادی برای عمران گنبد و پذیرایی زائرین وقف گردیده و در اینجا خانقاهی بزرگ احداث گردیده است. گنبد در عصر صفویان و احتمالاً در زمان شاه اسمعیل اول باز سازی شده است. گنبد کنونی به ارتفاع ۲۵ متر در سال ۱۳۲۸ ش از طرف اداره باستان شناسی مرمت شده و در دفتر ثبت آثار تاریخی به شماره ۳۲۳ به ثبت رسیده است (ر.ک. منبع ۲۵).
- ۱۵- امامزاده آستانه با هیچ یک از اولاد حضرت علی (ع) بلاواسطه تطبیق نمی‌کند (ر.ک. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین) لیکن متولی امامزاده آستانه عقیده براین دارد که نسبت این امامزاده، با چند نسل واسطه به حضرت علی (ع) می‌رسد (ر.ک. ۶: ص ۳۶ و بعد).
- ۱۶- در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی شهرستان اراک پلی به نام پل دوآب است که نزدیک آن شهر فعلی شاهزند قرار دارد. دو طرف مغرب پل دوآب، اول دره شراه نزدیک به دیه فسوجان غاری است

- به نام شاهزنده که از قدیم الایام مورد تقدیس زرتشتیان بوده است و اعتقاد براین است که کیخسرو در این غار غایب گشته است (۱۱: ج ۱، صص ۲۰۶).
- ۱۷- مقایسه شود با: الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۵۰.
- ۱۸- مقایسه شود با: شاهنامه فردوسی، تصحیح ژول مول، ج ۴، ص ۱۲۵.
- ۱۹- واژه «خانواده» به جای کلمه‌ای که در نسخه پاک شده با خطی جدا از خط متن نوشته شده است.
- ۲۰- اعتماد السلطنه که از طریق ترجمه‌های اروپایی با تاریخهای مورخان یونانی آشنا شده، به تفاوت تاریخ روایی ایران با تاریخی که یونانیان در مورد ایران نوشته‌اند، پی نبرده است. به همین جهت او کوروش هخامنشی را که در متون کهن یونانی آمده، کیخسرو کنونی پنداشته است و این پندار باعث شده که او غیبت کیخسرو را که در تاریخ داستانی ایران مذکور است «از حلیه صحت عاطل بداند».
- ۲۱- علامت پراگمتر در متن مذکور است.
- ۲۲- مقابله شود با تاریخ هردوت، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ازبند ۲۰۱ تا ۲۱۵، ازص ۲۷۶ تا ۲۸۶ و خاصه بند ۲۱۴، صص ۲۸۵ و ۲۸۶.
- ۲۳- گرتفون (Xenophon) (۳۲۵-۳۳۰ پ. م). ر.ک. بنونسیت، دین ایرانی، ترجمه: بهمن سرکارانی، یادداشتهای مترجم، ص ۱۴۱.
- ۲۴- اصل: همب.
- ۲۵- مقابله شود با گرتفون: کوروش نامه، ترجمه رضا مشایخی، فصل هفتم، صص ۳۲۵-۳۳۲.
- ۲۶- اعتمادالسلطنه فسا و پاسارگاد را یکی دانسته است. که یقیناً نظر او اشتباه است، چرا که فسا در جنوب شرقی شیراز قرار دارد و عمان پسای (Pasa) باستانی است که بهمن پدر دارا بنا کرده است و معرب آن فسا شده است (ر.ک. ص ۱۳۰ و ۲۲: ج ۶ صص ۴-۱۳۶۳) و پاسارگاد یا پاسارگاد تصحیفی است. پارسه گد (Parsa-gad) به معنای «آردگاه پارسیان» و نام قدیم شهر مرغاب است که در شمال شیراز واقع است (ر.ک. گبرشن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۲۴ و ۲۲: ج ۵ ص ۳۲۰).
- ۲۷- در سمت راست صفحه به صورت افقی نوشته شده است: «پازارات محرف فساکرد است. یونانیان فسا را بازار و کرد را کات نموده اند».
- ۲۸- اصل: غود.
- ۲۹- برای آگاهی از اختلاف ابیات رجوع کنید به: شاهنامه فردوسی، تصحیح، ژول مول، ج ۴، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- ۳۰- مقایسه شود با مأخذ پیشین، ج ۴، ص ۱۳۵ و بعد.

۳۱- اریستوبولوس (Aristobolus) منابع نگار اسکندر است که در لشکر کشیهای گهسنگ مقدونی منظم و کلب او بود و بعضی مشاهدات و خاصرات خود را به صورت کتابی در آورد که از میان رفته است. توصیف او از گورهای شاهان هخامنشی در کتیبه آرامگاه کوروش توسط استرابو نقل شده است: (ر.ک. Olmsteads History of Persian Empire, Strabo, Xv, 66 im. P. 37) (ر.ک. ۸: یادداشتهای مترجم، ص ۱۳۸).

۳۲- رودی که در حونی اصطخر جازوق است، رود کرج می باشد که منبع آن نوحی کلار است وید امیر عضدی، توسط عضدالدوله بویهی بر آن بسته شده است (ر.ک. ۱: ص ۱۵۱).

۳۳- علامت پراتر در متن مذکور است.

۳۴- علامت پراتر در متن مذکور است.

۳۵- علامت پراتر در متن مذکور است.

۳۶- علامت پراتر در متن مذکور است.

۳۷- مضمون هیچ یک از کتیبه‌های شاهان هخامنشی با کتیبه‌های مذکور در متن یکی نیست. در ضمن در مقبره کوروش هیچ کتیبه‌ای وجود ندارد و تنها سه کتیبه کوناخ از کوروش در نقش رستم به دست آمده است (برای آگاهی از مضمون کتیبه‌های کوروش ر.ک Kent, R. G. Old Persain, P.107). این کتیبه‌های منسوب به کوروش تنها در داستانهایی خیالی مورخان یونانی مذکور است.

۳۸- کرهرود نام دهی است که از طرف جنوب به شهر اراک متصل است. پیش از بنای شهر اراک، همین ده مرکزیت داشته است. کرهرود از توابع کرج بودلف بوده و در ۳۰ کیلومتری آن واقع گردیده است. فرزندان قاضی زاده کرهرودی از متسین به این ده می‌باشند. قاضی زده کرهرودی به نقل از سید محمد باقر صاحب روایات مشهور به قاضی زاده مسمی به عبدالخالق از تلامذه شیخنا ابی‌هایی می باشد. همین نویسنده از گفته صاحب ریاض‌العلماء در ترجمه او می‌نویسد: «مردی است عالم و محقق عادل، شاعری صوفی منش دارای تألیفاتی است که یکی از آنها تحفه‌الشاهیه که در آن شرح مناظرات خود را با قاضی زاده اوزبک که در حضور شاه عباس اول انجام یافته، نگاشته است». (مقایسه شود با گزارشنامه .. ابراهیم دهگان، صص ۲-۳ و ۲۰۴ و برای آگاهی از نسخ متعدد تحفه‌الشاهیه ر.ک. : الذریعه الی... شیخ آقا بزرگ، ج ۲۲، ص ۲۵۱).

۳۹- کتاب «مناظرات»، تألیف عباس مولوی، مؤلف الانوار السلیمانیه که سال ۱۰۹۷ هجری به اسم شاه سلیمان صفوی در ۶۲ فصل نوشته شده که در آن مکاتبات فضلا و بزرگان و مباحثات قاضی زاده رومر آمده است (برای آگاهی از نسخ مختلف آن ر.ک. الذریعه الی ... شیخ آقا بزرگ، ج ۲۲، ص ۲۸۰).

۴۰- ابن عبدالله محمد... البخاری متوفی ۲۵۶ هـ از ففها و محدثان برجسته اهل سنت صاحب کتاب صحیح البخاری در حدیث (ر.ک. ابن عبدالله محمد... البخاری: صحیح البخاری، طبع قاهره. سنه ۱۲۸۱).

۴۱- احتمالا حاکم نیشابوری باشد. الشیخ الامام ابن عبدالله محمد بن عبدالله المعروف به الحاکم نیشابوری (متوفی سنه ۴۰۵ هـ) از علما و محدثان برجسته اهل سنت صاحب کتاب «المستدرک علی الصحیحین» در حدیث (ر.ک. حاجی خلیفه: کشف الظنون من... ج ۲، ص ۱۶۷۲).
۴۲- مقایسه شود با ابن الفرج الاصفهانی: الاغانی، المجلد الثامن ص ۲۴۶ و بعد.

منابع فارسی

- ۱- ابن بلخی: فارسنامه، تصحیح گای لیسترانج و نیکسون، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- ۲- ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.
- ۳- اعتماد السلطنه، محمد حسن: تاریخ فرانسه، چاپ سگی، تهران ۱۳۱۲ ق.
- ۴- _____: روزنامه اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران ۱۳۲۵.
- ۵- اصطخری: المسالك و الممالک، به کوشش ایرج افشار، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰.
- ۶- امیری اراکی، سیدجواد: تاریخ و کرامتهای امامزاده‌های آستانه، بی تا، قم ۱۳۶۱.
- ۷- بامداد، مهدی: شرح رجال ایران در دوره قاجاریه، تهران ۱۳۷۱.
- ۸- بنونیست: از دین ایرانی برپایه متون کهن یونانی، ترجمه دکتر بهمن سرکارانی، دانشگاه تبریز ۱۳۵۰.
- ۹- بویل، جی. آ: تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶.
- ۱۰- ستاد ارتش: فرهنگ جغرافیایی، انتشارات ستاد ارتش، تهران ۱۳۲۸.
- ۱۱- دهگان، ابراهیم: تاریخ اراک، چاپخانه داودی، اراک ۱۳۲۲.
- ۱۲- دهگان، ابراهیم و نورمبین: تاریخ زندگانی آیه الله فقیه مرحوم آقا نورالدین، فروردین، اراک، بی تا.
- ۱۳- دهگان، ابراهیم: گزارشنامه یا فقه اللغه امکنه، چاپخانه داودی، اراک ۱۳۲۲.
- ۱۴- رازی، ابن احمد: تذکره هفت اقلیم، تصحیح سید محمدرضا ظاهری سروش، تهران ۱۳۷۸.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، تصحیح زول مول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۲۵.
- ۱۶- فرای، ریچارد: تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج ۲، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
- ۱۷- گزنفون: کوروش نامه، ترجمه رضا مشایخی، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۵۰.
- ۱۸- گیرشمن، رومن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

- ۱۹- لسترنج، گای: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمد عرفان، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۰- مستوفی قزوینی، حمدالله: تزهت القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۳۶.
- ۲۱- مستوفی حمدالله: تزهه القلوب، تصحیح گای لسترنج، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۲- معین، محمد: فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱.
- ۲۳- ناصرالدین شاه (قاجار): سفرنامه عراق عجم، نیراز، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۴- هرودت: تاریخ هرودت، ترجمه هادی هدایتی، دانشگاه تهران ۱۳۴۱.
- ۲۵- گزارش: باستان شناسی، سازمان ثبت آثار تاریخی، شماره ۳۲۳، تهران ۱۳۲۸.

منابع عربی

- ۲۶- ابن الأثیر: الكامل فی التاریخ، بیروت ۱۳۸۵ هـ.
- ۲۷- ابی الفرج، الأصفهانی: مقاتل الطالبین، اسماعیلیان، تهران، بی تا.
- ۲۸- _____: الاغانی، دارالتفاه، بیروت ۱۹۵۷ م.
- ۲۹- الجمعی البخاری، ابی عبدالله: صحیح البخاری، قاهره ۱۳۸۶ ق.
- ۳۰- حاجی خلیفه: کشف الظنون فی اسامی الکتب و الفنون، تصحیح محمد شرف الدین بالنفای، استانبول ۱۹۲۳ م.
- ۳۱- حموی، باقرت: المعجم البلدان، طبع داربیروت، ۱۹۵۷ م.
- ۳۲- _____: المشترك و ضعا... دارالکتاب اللبنانی، بیروت ۱۸۲۲ م.
- ۳۳- طهرانی، شیخ آقا بزرگ: الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالأنوار، بیروت، بی تا.

منابع لاتین

- 34- Kermt, R. G. (1953). Old Persian, New Haven.